

## آزمایشهای وجودی

### در قرآن

علیرضا ذکاوتی قراکزلو

الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکرى للعابدین» (انبیاء ۸۳ و ۸۴). آنجا مورد رحمت «مؤمن» است و در اینجا «عابد».

متفکرین اگزیستانسیالیست مسیحی روی کتاب ایوب عهد عتیق مطالعه کرده و رابطه ایمان و بحران روحی را بررسی کرده اند. این قضیه عبور از بحرانهای بزرگ روحی و آزمونهای وجودی از مسائل مصرحه در قرآن است و آنرا نه تنها برای انبیاء و انسانهای بزرگ بلکه هر کس دم از ایمان می زند و بلکه کل انسانها واجب می شمارد و گویی مرتبه ای از همان آتش است که همه باید از آن عبور کنند «وان معکم الا واردةا کان علی ربک حتماً مقضیا» (مریم ۷۱). در این آیه بلافاصله آمده است «ثم ننجی الذین اتقوا ...» (مریم ۷۳). کسانی که متقی و پرهیزکارند از آتش رهایی می یابند. پس از این «ترس و لرز» عرق سلامت بر تن و جان انسان می نشیند.

به داستان پیغمبران برگردیم. ابراهیم آزمونهای روحی شگفتی را گذرانده است اولاً پدر او (به عقیده شیعه عموی او و در عمل سرپرست او) بت تراش بود و ابراهیم نخست با او درگیر می شود «و اذ قال ابراهیم لایه آزر اتخذ اصناماً الهة ...» (انعام ۷۴) در سوره مریم صحبت ابراهیم با پدر بیشتر باز شده: «اذ قال

در قرآن، آزمایش لازمه ایمان شمرده شده (عنکبوت آیه ۲، توبه آیه ۱۲۱) هریک از پیغمبران در تحولات روحی و مراحل سیر خود تارسیدن به نبوت و پس از آن نیز به آزمونهای بزرگ خورده اند.

آدم در امتحان بزرگ نخست «تجدیدی» می آورد بعد توبه اش قبول می شود. عصیان آدم و پشیمانی او و بازگشتش به سوی خدا او را ارتقاء می بخشد. آدم و همسرش تا عیب شان و رسوائی شان بر خودشان آشکار نشود و اعتراف نکنند که «ربنا ظلمنا انفسنا» نجات نمی یابند و از «ابتلاء» به «اجتباء» نمی رسند. طول مدت دعوت نوح خود بزرگترین آزمون بوده و او به هیچ حال از رسالت خود کوتاه نیامده است نهایت اینکه قوم را نفرین می کند چرا که اگر بیش از آن به حال خود وا گذاشته شوند جز تبهکار و کافر از ایشان به عمل نمی آید: «انک ان تدرهم یضلوا عبادک و لایلدوا الا فاجراً کفارا» (نوح، ۲۷).

یونس نیز از قوم خود خسته می شود و سرخورده و خشمگین سر خود می گیرد و می رود و نزدیک است که بلا بر قومش نازل گردد اما قوم توبه می کنند و یونس بابت ناشکیباییش و برای آنکه به پله بالاتری ارتقاء یابد باید معراج شکم ماهی را هم سیر نماید و زمانی از آن تنگنا و تاریکی و خوف و تنهائی نجات می یابد که از اعماق ظلمت خدا را می خواند و اعتراف به «ظالم» بودن خود می نماید: «و ذالتون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» ظالم بودن یونس در این است که پنداشته خدا بر او تنگ نمی گیرد و از این گمان بیجا به توحید تنزیهی پناه می جوید «فاستجبنا له و نجیناه من الغم ... و کذلک ننجی المؤمنین» (انبیاء ۸۷ و ۸۸).

ایوب در صبر بر بلا یا ضرب المثل است و در مجموعه تورات کتاب خاصی بدو اختصاص داده شده. مقایسه عبارتی که درباره ایوب آمده با آنچه در مورد یونس نقل شده تفاوت دو مرحله و دو مقام را نشان می دهد «و ایوب اذ نادى ربه انى مستى

لایه یابت لم تعبد ما لایسمع و لایبصر و لایغنی عنک شیئاً یابت انی قد جائتی من العلم مالک یأتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا یابت لاتعبد الشیطان ... « (۴۲ و ۴۱) آزر می گوید: «قال أرأغب انت عن الهتی یا ابراهیم لئن لم تنته لارجمنک واهجرنی ملیا قال سلام علیک استغفرلک ربی انه کان بی حفیا واعتزلکم و ماتدعون ... « (مریم ۴۶ و ۴۷). مسلم است که به دنبال این برخورد قاطع از طرفین ابراهیم رابطه اش را با خانواده اش قطع کرده و این برای انسان که مدنی بالطبع است و با رشته های مرئی و نامرئی بسیاری به خانواده و طایفه و همسایه وصل است بسیار دشوار خواهد بود. ابراهیم صریحاً از پدر یا پدرخوانده اش تبری می جوید (توبه ۱۱۴).

در مرحله بعد ابراهیم با متولیان بت و بتخانه و با صاحبان قدرت زمان (علی المشهور نمرود) برخورد پیدا می کند: «الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتیه الله الملك اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احی و امیت قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر ... « (بقره، ۲۵۸). البته این بعد از آن است که ابراهیم شروع به دعوت به توحید نموده است: «اذ قال لایبه و قومه ما هذه التماثل اللتی انتم لها عاکفون قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین» (انبیاء، ۵۱ و ۵۲) ابراهیم سعی می کند آنها را توجه به فطرت دهد و به سوی پروردگار آسمانها و زمین فراخواند اما بر گمراهی شان اصرار دارند ابراهیم سوگندی می خورد که در غیاب بت پرستان تدبیری بر ضد بتان به کار برد و طبق آنچه در آیات ۵۷ تا ۶۲ سوره انبیاء آمده بتها را می شکند و چنین می نماید که بت بزرگ آن کار را کرده و چون اقرار می کنند که بت نمی تواند آن کار را کرده باشد و حتی بت نمی تواند کار نکرده اش را انکار کند ابراهیم بدین گونه ایشان را مغلوب می نماید که چگونه چیزی را که نه سودی دارد و نه زیانی می تواند برساند می پرستید؟ و آنان را سرزنش می کند که چرا خردورزی نمی کنید. جاهلان و متعصبان کوردل و ظاهرپرستان چاره را در این می بینند که برای یاری خدایان دروغین ابراهیم را در آتش بسوزانند و خداوند ابراهیم را از آتش سالم و سربلند نجات می دهد (همان، ۶۹). پس آزمون بزرگ ابراهیم سوزانیدن به آتش است که یک بار دیگر کافران زورگو جمعی از مؤمنان مظلوم را در گودالی از آتش می سوزانند در حالیکه سوختن آنها را تماشا می کردند (سوره بروج، آیه ۴ تا ۸). این یک امتحان بسیار سخت است که ابراهیم جز با آن به مقام مشاهده ملکوت آسمانها و زمین نمی تواند رسید. او از این

کوره خالص بیرون می آید آنچنان که مصداق دین حنیف و «امة قانتا» می شود (نمل، ۱۲۰).

اما بالاترین آزمایشهای ابراهیم زیر پا گذاشتن محبت فرزند در راه خداست او در خواب می بیند که فرزندش را (طبق تورات اسحق و طبق روایات اسلامی اسماعیل) دارد سر می برد و از این خواب تلقی امر و تکلیف می نماید و همین را به پسرش می گوید. جالب این است که این آزمایش هم برای پدر است و هم برای پسر و هر دو سرفراز بیرون می آیند: «... قال یا بنی انی فی المنام انی اذبحکم قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فلما اسلما وتله للجبین ونادینا ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم وترکنا علیه فی الاخرین سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین» (صافات ۱۱۱).

ملاحظه می شود که قضیه در مقام حرف نیست جدی است. ابراهیم پسرش را به رو در می اندازد و پیشانی اش را بر خاک می نهد که ذبحش کند وقتی هر دو تسلیم می شوند و «آزمون بزرگ و آشکار» تحقق می یابد خداوند «ذبح عظیم» را فدیه آن قربانی قرار می دهد و بدینگونه قربانی انسان که سنت جاهلیت بود نفی می شود (سوره انعام، آیه ۱۴۰) اما مغز بندگی که تسلیم محض در قبال امر الهی است صورت می پذیرد. در اینجا ابراهیم از بندگان خاص و مؤمن خدا لقب می یابد و «محسن» نام می گیرد. مؤمن، عابد، متقی و محسن ... اینها از جمله مراتب بندگان خداست و در نهایت این سیر است که خدا می فرماید «سلام علی ابراهیم».

ابراهیم در مورد ساره و هاجر نیز امتحان بزرگی را می گذارند که البته آن امتحانها گذشته از ابراهیم برای آن دوزن نیز هست. یک مرحله دیگر محاجه ابراهیم است با خدا بر سر عذاب قوم لوط. وقتی فرشتگان مأمور عذاب قوم لوط به عنوان مهمان بر ابراهیم وارد می شوند و ابراهیم گوساله کباب شده ای برای آنها آماده می کند آنها نمی خورند ابراهیم از اینکه مهمان امتناع از خوردن غذا می نماید تلقی بدی می کند و دچار ترس می گردد، «قالوا لاتخف انا ارسلنا الی قوم لوط» در اینجا یک فاصله گذاری امیدبخش است. فرشتگان مأمور قوم لوط بعد از آنکه خود را معرفی می کنند زن سالخورده ابراهیم را به داشتن پسری مژده می دهند بعضی مفسران نوشته اند که همان موقع به پیرزن یائسه حالت حیض دست داد و البته از اینکه پیرمردی و پیرزنی سالخورده صاحب فرزند شوند شگفت زده شد. «قالوا

میشهایش بیفزاید بر تو ستم کرده است ... و داود در جامی فهمد که خدا او را آزموده است پس از خدا آموزش طلبید و به حال توبه و انابت به رکوع درآمد پس ما او را آمرزیدیم و نزد ما در تقرب و خوش عاقبتی برخوردار است (سوره ص ۲۱-۲۵).

سلیمان نیز در سان دیدن از اسبان نیکو دچار غفلت شد و به کفاره آن، اسبها را قربانی (یا زخمی) کرد و نیز سلیمان را با افکندن جسدی بر تخت وی امتحان نمودیم ... و سلیمان توبه کرد (سوره ص، ۳۱-۳۴).

لوط که از پیغمبران مؤسس و مرسل نبود بلکه قوم خود را به شریعت ابراهیم دعوت می نموده است نیز دوران سختی را گذراند و هم از لحاظ خانوادگی در فشار و تنگنا بود. یعنی زنش با او همدلی ایمانی نداشت. و هم قوم او را آزار می کردند و حتی به فرشتگان مأمور عذاب. که به صورت جوانان نیکوروی بودند. خیال تعرض در سر می پختند که لوط به فریاد آمد و گفت: «مهمانان مرا رسوا نکنید. دختران من هستند که آماده ازدواج اند و برای شما پاکیزه ترند هر گاه شما می خواهید ازدواج کنید» (هود، آیه ۷۸، ترجمه این آیه با توسع در معنا و باتوجه به تفاسیر صورت گرفته). لوط آنچنان در تنگنا بود که گفت: لو ان لی بکم قوة او آی الی رکن شدید. (کاش علیه شما زوری داشتم یا به تکیه گاه استواری پناه می بردم). در اینجا است که فرشتگان عذاب خود را معرفی می کنند و به لوط اطمینان می دهند که هرگز دست تجاوزگران به تو نخواهد رسید (لن یصلوا الیک) و موعد فرج را صبح قرار می دهند: «الیس الصبح بقریب» (هود ۸۱). واقعاً لوط در مخمصه عجیبی گیر کرده بوده است خصوصاً که زنش نیز بر ضد او بوده است.

تمام انبیاء در دعوت بر حق نه تنها گرفتار استنکار و تمسخر از سوی قوم خود بودند بلکه اکثر اقوام بر پیام آوران خود آزار روا می داشتند و تعرض می نمودند و تهدید به شکنجه و سنگسار می کردند و این بعد از آن بود که آن پیام آور می خواست ابلاغ رسالت نماید. گاهی نیز پیش از اعلام رسالت (و حتی پیش از تولد) آن پیام آور مورد تعقیب و در معرض ایذاء بود چنانکه مورد موسی (ع) از همه مشهورتر و گویاتر است و در قرآن بیش از همه بر داستان او تأکید شده.

پیش از آنکه موسی متولد شد فرعون در صدد آن است که از بسته شدن نطفه اش جلوگیری نماید و بعداً با کشتن نوزادان پسر می خواهد از بزرگ شدنش مانع شود و بعد از آنکه علی رغم خواست فرعون موسی به دربار فرعون راه می یابد و همانجا

اتعجبین من امر الله رحمت الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید» بدینگونه ابراهیم و خانواده اش مشمول رحمت و برکت خاص الهی قرار می گیرند. حالا که ترس و بیم از جان ابراهیم بر طرف شده و بشارت دریافت داشته می خواهد این رحمت و اسعه شامل قوم لوط نیز بشود چون ابراهیم «نرمدل و انابت خوی بود» (سوره هود ۶۹-۷۵).

اما ندا می رسد که قضیه قوم لوط از شفاعت گذشته است «قد جاء امر ربک انهم اتیهم عذاب غیر مردود». همچنانکه استغفار ابراهیم برای آزر سود نکرد اینجا هم شفاعت فایده نداشت همچنانکه استغفار پیغمبر اسلام برای کسانی پذیرفته نشد (توبه ۸۰، منافقون ۶)

یوسف چند بحران بزرگ از سر می گذراند توطئه برادران، کید زنان، مصیبت زندان، و بعداً مسئولیت سنگین خزانه داری مصر و ... در همه این موارد یوسف سرفراز بیرون می آید اما در زندان که یک لحظه در ذهنش به استمداد از ساقی و خباز ملک می گراید به سبب همان غفلت چند سال دیگر در حبس می ماند. داستان یوسف امتحان برای «زن عزیز» و سایر زنان مصر و نیز برادران یوسف نیز هست. یوسف جز با آن سیر نمی تواند به جایی برسد که ماه و خورشید و یازده ستاره بر او سجده کنند.

از پیغمبران، سلیمان و داود در موقعیت خاصی قرار دارند چون این دو در کمال ثروت و قدرت هستند هر چند داود در جوانی از گذر تنگ عبور کرده، مواجهه او با جالوت که جباری خونخوار بوده هم در تفاسیر اسلامی هم در عهد عتیق و هم در آثار هنری و ادبی غرب توصیف شده است. و این یک مرحله دشوار است که داود پیروز مندانه می گذارند. اما همین که به پادشاهی رسیده مرتکب خطا یا ترک اولائی می شود که در قرآن به اجمال برگزار شد ولی در عهد عتیق و تفاسیر اسلامی (به پیروی از اسرائیلیات) داستان او را آورده اند که داود شیفته زن وی شد ... البته بعضی از مفسران شیعه منکر آن قضیه هستند و با مقام عصمت پیغمبری منافی می بینند الا اینکه یهود داود را پادشاه می داند نه پیغمبر. گذشته از این آیات قرآنی به طور سر بسته نشان می دهد که داود می باید از یک خطای بزرگ تائب شده باشد و بر خاک افتاده باشد: گروهی از دیوار محراب نزد داود فرود می آیند و می گویند نترس ما دو طرف دعوا هستیم که برای داوری آمده ایم. این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش و این می گوید آن یکی را به من بده و با من به درستی حرف می زند و زور می گوید. داود پاسخ داد با درخواست یک میش تو که بر

بزرگ می شود فرعون بنابر روایات کودک را با آتش امتحان می کند و کودک آن را در دهان می گذارد تا بدینگونه از فرعون رفع سوءظن شده و زبان موسی از همان زمان لکنت می گیرد و دچار عقده در لسان می گردد (تلمیح به آیه ۲۷ سوره طه). موسی وقتی بزرگ می شود در برخورد یک سبطی با یک قبطی طرف سبطی را می گیرد و آن قبطی را با ضربه مشت می کشد. و به ناچار متواری می شود این قتل ناخواسته که به دست موسی انجام می پذیرد و خوف بعد از آن که می خواهند او را گرفته بکشند (قصص آیه ۲۰) اولین بحران بزرگ در زندگی موسی در دوران جوانی است. موسای فراری و گرسنه و تشنه بر سر چاه آبی می رسد که عده ای آنجا آب می کشند که گوسفندان خود را سیراب کنند. اینجاست که موسی در نهایت عسرت می نالد: «ربّ انّی لما انزلت الی من خیر فقیر» (قصص ۲۴) در روایات گفته اند که وی به یک قرص نان محتاج بود.

موسی با آشنایی و اجیر شدن برای شعیب و ازدواج با یکی از دختران او از این گرده عبور می کند. و پس از هشت یا ده سال که با همسرش و تعدادی گوسفند به دنبال سرنوشت خود روان می شود طبق روایات شبی در بیابان تاریک در حالیکه زنش ساعتی دیگر می خواهد بچه به دنیا بیاورد به دنبال آتش سرگردان می شود این یک پرده دیگر است که از اضطراب و نگرانی و استیصال برای موسی پیش می آید و ناگهان آتش از دور به به نظر می آورد می رود آتش بیاورد که گیر می افتد و چنان مسئولیتی بر گردنش می آید که از همه آنچه گذرانده سخت تر است ... به او گفته می شود تو نماینده خدا هستی مات و متحیر این سخن است که برای اطمینان قلبش ندا می آید عصایت را بر زمین بینداز که آن عصا ناگاه ماری متحرک می شود (وقتی موسی ظرفیت بیشتری پیدا کرد این عصا ازدهایی آشکار نیز خواهد گردید) و نیز دستش سپید و درخشان می شود این نشانه های غیبی برای خود موسا دهشت انگیز است و او را به مراتب بالاتر انتقال می دهد. مسئولیت جدید خود را می پذیرد و خدا با یادآوری منت هایی که بر وی داشته دل او را محکم می کند که یقین نماید برگزیده خداست «اصطنعتک لنفسی» (طه ۴۱).

رفتن موسی به دربار فرعون - همراه هارون - و عرضه رسالت یک مرحله دشوار است. پیداست که فرعون نمی پذیرد و واقعاً دشوار است که بخواهد بپذیرد بر موسی و برادرش تهمت جادوگری می زنند و جادوگران را از اطراف برای ظرفیت با آن دو احضار می کنند وقتی آنها با ریسمانها و چوبها جانوران

جنبنده ای در نظر مردم پدید می آورند موسی در دل دچار خوف می شود «فاوجس فی نفسه خیفه موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی والقی ما فی یمینک تلقف ما صنعوا ...» (طه ۶۸ و ۶۹). کمی در ذهن مجسم کنید که موسی چه لحظات سختی را گذرانده و در چه فشاری بوده است. قرآن در اینجا حالات روحی جادوگران را هم در نظر دارد که چگونه درمی یابند کار موسی و هارون از سنخ شعبده بازیها و دروغ سازی های آنان نیست و ایمان می آورند در واقع بدون آنکه بیان شده باشد ما می فهمیم که جادوگران هم از یک بحران بزرگ به سلامت عبور کرده اند. لذا تهدید فرعون را به پیشیزی نمی گیرند و می گویند «فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا» (طه ۷۲).

ادامه درگیریهای موسی با فرعون و نجات قوم از چنگال او و گذشتن از دریا (یا رود نیل) خود فصل مفصلی است و بدیهی است که در تمام این حوادث و جریانات موسی از گرده های سخت عبور داده شده است.

در این مسیر بزرگ بدیهی است که همه به یکسان نتیجه گیری نمی کنند میان قوم موسی همیشه گروه های زیادی مردد و سست عنصر و بهانه گیر و حتی معاند و لجوج هست که هر روز عذری می آرند و سازی دیگر می زنند و استقامت موسی در همراهی با آنان از اصل رسالتش در برخورد با دشمنان، آسانتر نیست. یک وقت می گویند ما اینجا هستیم تو و خدایت بروید بجنگید. گاهی «من و سلوی» بر ایشان کفایت نمی کند و سیر و خیار و عدس و پیاز و سبزی می طلبند (بقره ۶۱) گاهی می گویند خدا را آشکارا به ما نشان بدهد (بقره ۵۵ و نساء ۱۵۳). حتی وقتی سایه کوه را بالای سر خود می بینند یعنی در عین خطر و بیم هلاک به یقین و تسلیم نمی رسند ... همه اینها فشارش و سنگینی اش بر موساست چرا که «دیه بر عاقله است».

و از همه اینها بدتر زمانی که طبق وعده الهی موسی سی شبانه روز برای تلقی وحی به کوه رفته و ده روز بر وعده موسی افزوده می شود قوم با وسوسه سامری گوساله زرین می سازند و به بت پرستی که آیین اقوام مشرک همسایه بوده می گریند، موسی وقتی با الواح برمی گردد و اوضاع را چنان می بیند ریش هارون را می چسبد [که چرا با گوساله پرستان مبارزه قاطع نکردی] هارون با لحن استرحام به برادرش می گوید: ترسیدم بگویی میان قوم تفرقه افکنده ام ... آیا مصیبتی از این سنگین تر برای موسی بود که بعد از عمری تزکیه مردم و رهبریشان در طریق توحید ببیند به گوساله گراییده اند (طه ۸۵-۹۳) برداشت و دریافت موسی پس از آنکه

غضبش فرو نشست این است که «ان هی الا فتنک» (اعراف ۱۵۵) در واقع این هم یک آزمون بزرگ الهی بوده است چه برای موسی چه برای هارون چه برای قوم و چه برای سامری... اما سامری چرا؟ برای آن که او به علمی دست یافته که دیگران ندارند «چیزی را دیدم که آنها ندیدند» (طه ۹۶) قبضه ای خاک از جای پای فرشته برداشته و در حلق گوساله زرین ریخته که از گوساله بانگ برآمده و مردم گول آن صدا را خورده اند (یعنی باطل فی نفسه جاذبه ای ندارد مگر اینکه قدری از حق قاطی کند) بسیار خوب. سامری چرا از این علم و اطلاع و چشم تیز خود اسوء استفاده کرده و مردم فریبی در پیش گرفته است. این هم امتحان سامری که در آن مردود شد حال جزای او چیست؟ «فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لامساس» باید به زبان خود دیگران را از خویش دور کند و بر حذر دارد، و به چشم خود ببیند که خدای دست ساز او سوزانیده و خاکسترش در دریا ریخته شد (طه ۹۷).

امتحان آخر موسی از همه بزرگتر است موسا از خدا درخواست می کند که «خود را به من بنما که به سوی تو بنگرم» خطاب می رسد «تو هرگز مرا نتوانی دید اما به کوه نگاه کن هرگاه در جای خود پایدار ماند مرا خواهی دید. سپس چون پروردگار او بر کوه تجلی کرد کوه را پاره پاره ساخت و موسی بیهوش افتاد پس چون به خود آمد گفت خدایا تو پاک و منزهی و من اولین ایمان آورندگانم». می شود تصور کرد موسی برای بنی اسرائیل تقاضای رؤیت الهی می نموده و قصدش تعلیم و تنبیه بوده است و نیز می شود تصور کرد چون خدا موسی را «کلیم» قرار داد و با او هم سخن شد موسی یک گام جلوتر رفت:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

صوفی از خنده می در طمع خام افتاد

بعضی هم گفته اند آن کوه «انانیت» موسی است که باید نابود شود. هریک از این فرض ها را بگیریم موسی در تمام عمر خود دچار چنین صاعقه ای نشده است هم درخواست دهشت انگیز است و هم جواب سهمگین. به دنبال توبه و استغفار موسی می خوانیم: «قال یا موسی انی اصطفتیک علی الناس برسالاتی ویکلامی فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین» آری:

صوفی از باده به اندازه خود نوشش باد

ورنه اندیشه این کار فراموش باد

داستان زکریا و تولد یحیی هم داستان شگفتی است. زکریا پسر شده و زنش هم نازاست و وارث شایسته ای ندارد و از خویشاوندان نااهل بیمناک است. این هم یکی از گردنه هایی

است که آدمها گرفتارش هستند اصولاً بیشتر موارد داستانهای انبیاء را باید به چشم آزمونهای بشری نگریست تا برای ما آموزنده باشد. تا اینجا قضیه عادی است اما بشارت یک پسر که همانم نداشته است بدو داده می شود. زکریا به شگفت می آید اما جواب می گیرد که این کار بر پروردگارت آسان است چنانکه خود ترا آفریده حال آنکه پیشتر هیچ نبوده ای... (سوره مریم ۱-۸).

اما داستان مریم تکان دهنده تر است فرشته ای درست قامت بر یک دختر پارسا و پاک ظهور می کند و آن دختر بکر از او آستن می شود تا پسری پاک می زاید. معلوم است که مریم چه حالت روحی و وحشت بار و خفقان آوری را گذرانده و چه نیش و تهمت ها متحمل شده تا آنجا که آرزوی مرگ و فراموشی مطلق می نماید (مریم ۱۶-۲۳) تازه بعد از تولد بچه به مریم می گفتند: «یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا» (مریم ۲۸). اما مریم که از هنگام زایمان مورد توجه و تربیت خاص و آشکار خداوند است فقط با اشاره جواب می دهد که از خود کودک پرسید: «قال انی عبدالله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکاً این ما کنت و اوصانی بالصلاة مادمت حیا و برآ بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیماً والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا» (مریم ۲۹-۳۲) و قرآن می گوید آن عیسی که درباره آن شک دارند چنین است. نه اینکه پسر خدا باشد (مریم ۳۳-۳۴).

در این قصه هم نه تنها مریم از یک بحران بزرگ روحی عبور می کند بلکه قوم را باید در نظر گرفت که اکثرشان در این امتحان عظیم می لغزند.

عروج عیسی (ع) امتحان بسیار بزرگی برای معاصران او و گروندگان اوست یهود مدعی بودند که او را کشتند (یا اسباب کشتن او را به دست حاکم رومی فلسطین فراهم آوردند) اما قرآن می فرماید «وما قتلوه و ما صلیبه و لکن شبه لهم» (نساء ۱۵۷). این به صلیب کشیدن مجازاتی بوده است که فرعون هم جادوگران را بعد از آنکه به موسی ایمان آوردند، بدان تهدید نمود (اعراف، ۱۲۴، طه ۷۱). برای یاغیان و مدعیان و فتنه گران که پیروانی داشتند این کار صورت می گرفت دستهایشان بر صلیب (یا شاخه های درخت) میخ می کردند و پاهایشان را محکم می بستند و محکوم به همان حالت یکی دو سه روز می ماند تا با زجر تمام جان می داد و عبرت دیگران می شد بعد از مدتی که مرد و هدف برآورده شد جسد را از صلیب پایین می آوردند. به هر حال قرآن می گوید این کار در مورد مسیح انجام نشد. در

انجیل قضیه با طول و تفصیل بیان شد و بعد از آنکه جسد را پایین می آورند و در قبر می گذارند روز بعد معلوم می شود جسد غیب شده است ... در هر حال مغز قضیه امتحان الهی است که عده کثیری در این مرحله لغزیدند و پنداشتند عیسی نمرده و نمی میرد حال آنکه در قرآن می خوانیم «یوم اموت» (مریم ۳۲).

در مورد پیغمبر اسلام و مراحل بسیار دشواری که حضرتش گذرانید و اتفاقاً کاملاً جنبه مستند و تاریخی دارد برای خواننده مسلمان و در محیط ما که سرشار از معارف اسلامی است توضیح زائد است از یتیمی و بی مادری گرفته و فقر و سختی معیشت در ایام نوجوانی و جوانی (پیش از ازدواج با خدیجه) و خصوصاً گردنه های صعبی که پس از رسالت چه در عصر مکی و چه در دوران مدنی گذراند که هر فقره اش آدمی را پیر و موپهارا سپید می سازد خصوصاً جهالت و نفاق و عناد آشنایان و بسیاری بیگانگان که هر موردش برای شکستن هر کمری کافی است ... بر هر مطالعه کننده منصفی هر چند مسلمان و حتی معتقد به هیچ دینی نباشد پوشیده نیست. در هنگامه های مرگ و زندگی لحظاتی پیش آمد که نگه داشتن مؤمنان از حفظ جان و خون بسیار دشوارتر بود در بدر و احد و احزاب، در لیلۃ المبیت، در حنین، در حدیبیه، در لیلۃ العقبه، در قضیه افک ... در شعب ابی طالب، در سفر طائف برای دعوت در القای شبهه کسانی چون نصر بن حارث و عبدالله بن ابی و بسیاری جاهای دیگر می توان تصور کرد که حضرت با چه دشواریهای مرد افکن درست و پنجه نرم کرده است تمام این موارد و دهها مورد در دیگر امتحانات سخت الهی بوده است برای پیغمبر و امتش ...

اصولاً بینش قرآن چنین است که در آستانه غرق و هلاک، آنجا که از هر سو در تنگنا هستیم توجه به مبدأ و پناهگاه نهائی و حقیقی جلب می شود. برقی در طوفان و کولاک شبانه قدری راه به ما نشان می دهد آنجا که در دریا از شورش و ریزش امواج «حذر موت» هست خالصانه خدا را می خوانیم و در قعر اضطراب از اوست که می خواهیم بدیها را از ما برطرف سازد قرآن در پرسشی که جواب را هم دربر دارد چنین فرموده است: «أم من یجیب المضطر اذا دعاه فیکشف السوء» (نمل ۶۲). البته انسان فراموشکار است و به محض برطرف شدن گرفتاری باز راه پیشین را می رود و سرکشی می آغازد قرآن مکرر این مضمون را آورده است (یونس ۱۱۲، نحل ۵۴ و ۵۳، مؤمنون ۷۵، روم ۳۳، زمر ۸ و ۴۹، اسراء ۶۷۱ ...).

در اینجا ممکن است این نکته به ذهن بیاید که آیا خدا در

حوادث غیر علمی و در «معجزه» می توان دید یا در حوادث عادی؟ قرآن هر دو راه را پیشنهاد و تأیید کرده است حتی بیشتر به جریان عادی امور تأکید می نماید (برای نمونه ر. ک به آیات ۶۳ - ۷۲ سوره واقعه) و ابراهیم در محاجه با کافر صاحب قدرت زمان خودش می گوید اگر راست می گویی تو خورشید را از مغرب به مشرق سیر بده (یعنی همین جریان عادی و معمول و معهود که خورشید از شرق به غرب سیر می کند حجت است). اما عادت، ذهن را تبیل می کند این است که توجه دادن به مبدأ در نقطه های عطف و نقطه های اوج و حسیض و لحظات بحرانی مؤثرتر جلوه می نماید در این حالات است که امکان تحول روحی فراهم تر است. در روایتی از معصوم که راوی دلیل وجود خدا را جویا می شد حضرت می فرماید دوستانش سر طرف را اندکی زیر آب نگه دارند و بیرون بیاروند ... وقتی از هیچ طرف استمداد او به جایی نمی رسد به فریاد خدا را می خواند حضرت می فرماید خدا همان است که وقتی دستت به هیچ جا نمی رسد از همه جا بریده است به او توجه پیدا می کنی.

توبه یا بازگشت راستین از گناه و آلودگی و ستمگری نیز در تنگنای گرفتاری آنجا که همه جایی نور و همه گروه ها کور و هر بازویی بی زور است صورت پذیر است و اگر پایدار باشد سودمند خواهد بود. حکایتی که مولوی در مثنوی در بیان «توبه نصوح» آورده (نصوح یعنی خالص و بی غرض) و «نصوح» نام مردی فرض کرده در این زمینه کلام آخر است:

بهر حال هر روز امتحان الهی در جریان است که «ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونفس من الاموال والانفس والثمرات ...» (بقره ۱۵۵).

از مسیح روایت است که تا دوباره متولد نشوید وارد ملکوت خدا نخواهید شد و نیز از مسیح روایت است که از در تنگ داخل شوید زیرا فراخ است آن در.

گذر از تنگناها و رنج فشارهای عظیم روحی و اخلاقی اگر به سلامت صورت گیرد در انسان یک تغییر کیفی به وجود می آورد و به پله دیگری از ایمان و معرفت و تقوی برمی آید که پیش از آن تصورش برای خودش ممکن نبوده است به قول اهل سلوک:

عصای مومی و این راه تفته  
خدا می داند و آنکس که رفته

